

# ساکن برج بلند

فیلیپ کی. دیک

ترجمہ ی: سمیہ گنجی

## مقدمه‌ی مترجم

تقدیم به همسر، برای تشویق‌های همیشگی‌اش

در مورد نویسنده‌ای مثل فیلیپ کی. دیک نوشتن کاری است که اگر غیرممکن نباشد به یقین بسیار دشوار است. این که کی. دیک در چه زمانی متولد شد و چه زمانی دنیا را ترک گفت اطلاعاتی است که امروز به لطف دنیای اینترنت نیازی به ذکر ندارد. در عین حال، گفتن از زندگی پرتلاطم وی، گفتن از بیماری‌ها و ترس‌های وی نیز سودی ندارد و چه بسا نظر خواننده را نسبت به وی دچار تردید کند.

قارغ از ازدواج‌های ناموفق، مشکلات روانی، فقر و معاشرت با آدم‌هایی که در هیچ اجتماعی به شکل عادی مورد پذیرش قرار نمی‌گیرند فیلیپ کی. دیک در زمینه‌ی ادبیات قلمی موفق داشت و در دنیای داستان‌های خود سؤال‌هایی را طرح می‌کرد که گرچه خود برایشان پاسخی نداشت تلاش برای یافتن آن‌ها می‌تواند سطح آگاهی انسان‌ها را نسبت به جامعه‌ی بشری بالا ببرد.

کی. دیک نویسنده‌ای است که در کشور خود و در میان مردمش محبوب نبود ولی کشور دیگری مانند فرانسه، که به گفته‌ی خود وی از حیث فکری بالاتر است وی را با آغوش باز می‌پذیرد. چنین امری به این دلیل است که پرسش‌هایی

که نویسنده در کتابی مانند کتاب پیش روی شما مطرح می‌کند به یک محدوده‌ی جغرافیایی خاص تعلق ندارند و تمام بشریت، فارغ از ملیت و دین و رنگ پوست با آن درگیر است. در نوشته‌های او، برخلاف آثار نویسندگانی مانند آسیموف، آرمان‌شهری پیش روی خواننده تصویر نمی‌شود که در آن پیشرفت فناوری آینده موجبات سعادت بشر را فراهم آورده باشد. پیروی همین اصل، «ساکن برج بلند» یک رمان کوتاه‌گونه‌ی ادبیات علمی نیست که چند ساعتی و چه بسا چند روزی را صرف خواندنش کنید، سرگرم شوید، لبخندی بزنید و دوباره به دریافت بارانه‌اتان فکر کنید!

حقایق بیان قاطع و قطعی هم برای آن نیست و نمی‌توان یک قهرمان برای آن تصور کرد. شاید در نظر اول، چنین تنوع شخصیتی ضعف داستان‌پردازی بنماید اما اگر بیشتر از یک بار کتاب را بخوانید خواهید دید که بسته به طرز تفکر خود با یکی از شخصیت‌ها همراه شده و او را قهرمان داستان می‌گیرید. امری که میان افراد مختلف تفاوت خواهد داشت و همین نقطه‌ی قوت نویسنده تلقی می‌شود. در نوشته‌ی چنین فردی، هرچه قدرت ادبیات بالاتر رود میزان خطر ساز شدن ترجمه نیز بالاتر خواهد رفت. کوچک‌تری لغزشی از جانب مترجم ممکن است به قربانی شدن و از دست رفتن زیبایی‌های اثر بیانجامد. جایی که یک اثر تنها با یک زبان و یک فرهنگ درگیر باشد به اندازه‌ی کافی بار مسئولیت بر گردن مترجم سنگینی می‌کند. وقتی تعداد این‌ها به سه برسد مسئولیت‌نبرابر خواهد شد! با علم به چنین بار عظیمی، کتابی را که استاد گرامی، جناب آقای علیزاده پیشنهاد کردند پذیرفتم زیرا معتقدم در حق این نویسنده اجحاف شده و شاید قلم ضعیف من بتواند نام وی را برای خوانندگان آگاه ایرانی آشنا تر کند. با این حال، ادعای منم که نهایت سعی من به ادای حق مطلب انجامیده است. چنین ادعایی از جانب هر

مترجمی بسیار گزاف خواهد بود.

نام کتاب در اصل «the man in the high castle» بود که می‌شد تحت اللفظی آن را مردی در قلعه‌ی مرتفع ترجمه کرد ولی چنین برابرگزینی چنگی به دل نمی‌زد. نظر به حرف تعریف «the» بر سر اسم، و این که عبارت کامل the man who lives/lived in the high castle می‌بود از فعل پنهان جمله، کلمه‌ی ساکن را گرفتم و اسم آن به صورت «ساکن برج بلند» درآمد.

به هر جهت امیدوارم بتوانید با داستان ارتباط برقرار کنید و لذت ببرید. بسیاری از یادگیرنده‌ها در واقع جای پرداخت بیشتر داشت ولی لفاظی بیشتر می‌توانست به قیمت پارگی رشته‌ی افکار خواننده تمام شود. و چنین امری در کتابی که برای درک کامل نیاز به تمرکز بالا دارد به یقین مطلوب نخواهد بود. در راستای همین امر، به جای دیکته‌ی لاتین کلمات و عباراتی که به زبان‌های آلمانی و ژاپنی آمده‌اند از رسم‌المخط فارسی استفاده کردم. البته این کار دقیق نیست و تلفظ صحیح را نشان نمی‌دهد ولی یکدستی متن را حفظ می‌کند و در پیشروی ذهن در خط داستان مؤثر خواهد بود.

«ساکن برج بلند» متنی دارد شبیه به نوشته‌های جیمز جویس. به ویژه آن‌جا که شخصیت‌ها با افکار خود درگیرند و جملات کوتاه و اندکی مبهم هستند. سعی کردم چنین سبکی را با نگاهی به قلم مرحوم آل احمد پیش ببرم ولی روان بودن جملات آن بزرگوار با توجه به بخش‌هایی که شخصیت‌های ژاپنی وارد داستان می‌شوند و شیوه‌ی نگارش تغییر می‌کند و به جانب انگلیسی‌مهورتر و مکلف‌تر می‌رود تقریباً ناممکن نشان می‌داد.

اگر در فارسی احساس کردید با متنی مقطع و مکلف مواجهید زهی سعادت برای مترجم! در نقطه‌ی مقابل، شخصیتی مانند فرنک فرینک هست که ساده‌تر

سخن می گوید و ساده تر هم فکر می کند. به همین ترتیب، سعی کردم در ترجمه نیز به این موضوع وفادار بمانم. ولی حفظ چنین تنوعی، بدون آن که خواننده در فهم جملات دچار مشکل شود کاری بود بسیار دشوار و همین لحظه هم آن قدر به خود اطمینان ندارم که ادعا کنم از عهدهی چنین کاری برآمده‌ام. پس اگر لغزشی دیدید به بزرگواری خود ببخشید و به حساب کم‌فروشی نگذارید.

س. گنجی

پاییز ۹۱

۱

جناب آقای آر. شیلدان<sup>۱</sup> یک هفته، مشتاقانه منتظر نامه ماند ولی معمولی یالروزی که باید از ایالات کوهستان راکی<sup>۲</sup> می آمد نرسید. صبح جمعه که مغازه‌اش را باز می کرد وقتی روی زمین، کنار شیار پست فقط نامه دید با خود فکر کرد: «مستریم عصبانی خواهد شد.»

از جای ساز دیواری پنج سنتی برای خودش یک چای فوری ریخت، جارویی بر داشت و شروع کردن به رویدن. کمی بعد، پیشخان شرکت هنرهای دستی آمریکا تر و تمیز و آمادهی روز نو شده بود. صندوق، پر از پول خرد و گلدان، پر از گل‌های جعفری تازه بود؛ رادیو هم در پس زمینه موسیقی پخش می کرد. بیرون، در پیاده‌رو، اهل تجارت با شتاب در خیابان مونتگومری<sup>۳</sup> به سمت دفاترشان می رفتند. دورتر، تراموای برقی رد شد؛ بچه‌ها ایستادند و با شادی تماشا کردند. زن‌ها با لباس‌های ابریشمی رنگارنگشان... آن‌ها را هم تماشا کرد. بعد تلفن زنگ زد. چرخید تا جواب دهد.

1. R. Childan

2. the Rocky Mountain States

3. Montgomery